



۲۰۱۸/۰۲/۱۸

سید هاشم سدید

نامه ششم از سلسله نامه ها

این نامه را به شکل سرگشاده می نگارم. در این نامه به دلالتی قصد ندارم فردی به خصوص و معینی را مخاطب قرار دهم. آنچه سبب نوشتن این نامه شده است نظریاتی است که یک تعداد از هموطنان عزیز ما به مناسبت های مختلف ابراز داشته اند. این هموطنان عزیز ما نوشته می کنند که در چنین شرایطی که کشور ما در خون شنا می کند و ناله های پر درد مردم به فلک رسیده - تعبیری که من از گفته های آن ها می کنم - لازم نیست به این یا آن بحث غیر از موضوع سیاست و درد مردم پرداخته شود. تمرکز ما باید بر تجاوز و شکست شوروی، حضور نیروهای خارجی، مداخلات پاکستان و ایران و عربستان و...، توطئه های درونی و بیرونی، حملات انتحاری و وحشت آفرینی های طالب و داعش و همگنان شان، فساد و کشمکش در دستگاه دولت، زورگویی جنگ سالاران، بیگانه پرستی، جنگ چرکین و شرمناک قدرت، تاراج سرمایه های ملی از جمله معادن کشور به دست نیرو های غیر مسؤول، قانون شکنی و نادیده گرفتن حقوق مردم، نبود مساوات، مردسالاری، بی کاری، وجود فقر و تنگ دستی و گرسنگی و بالاخره دروغ و تقلب و بیجا شدن های میلیونی در کشور، باشد.

ناگفته پیدا است که این موارد از اهمیتی اولیه برخوردار هستند. باید در این موارد به هر اندازه ای که هموطنان محترم ما توان دارند نوشته شود. تا زمانی بنویسند که این همه مشکل دست از گریبان مردم ما بردارد و نظم لازم و مبتنی بر یک قانون واقعاً انسانی که بر اساس ویژگی های روانی و فرهنگی یک ملت متمدن و صاحب شعور استوار باشد، در کشور به وجود بیاید. چنین پیشنهادی را من نه تنها میهنی ترین، اخلاقی ترین و انسانی ترین پیشنهاد می دانم، که از جمله حیاتی ترین پیشنهاد ها به حساب می آورم و به پیشنهاد کنندگان آن ها ارج می گذارم؛ اما آیا ممکن است که ما از میان صد ها نیاز و گفتنی به پنج، ده یا پانزده نیاز و گفتنی توجه کنیم و دیگران را به بوته فراموشی بسپاریم!؟

بدن انسان بر وفق برخی گفته ها از شش و نیم تا هفت صد عضله تشکیل شده است. آیا ممکن است ما تمام توجه خود را به قلب به عنوان مهم ترین عضو عضلانی وجود خویش معطوف بداریم و سایر عضله ها را که هر یک به نوبه خود از اهمیت خاصی برخوردار هستند از یاد ببریم؟ فکر نکنم کسی با این کار موافق باشد. جامعه هم مانند یک جسم از صد ها جزء و ارگان ریز و درشت به وجود آمده است و به صد ها نوع قاعده و قانون و عملکرد برای تداوم حیات، سالم ماندن و رشد خویش نیاز دارد. اقتصاد نقش خود را بازی می کند و تعلیم و تربیت و هنر و زبان و ادبیات

نقش خود را. خانواده جا و اهمیت خود را دارد و زن و مرد و کودک و تشکلات صنفی و سیاسی و مدنی و... جا و اهمیت خود را. بدون زراعت و مال‌داری و تولید آذوقه امکان بقای مردم یک سرزمین را به ندرت می‌توان متصور شد. همانگونه که یک کشور به صنعت و تولید فرآورده های صنعتی نیاز دارد به آب آشامیدنی صحتی و لباس و سرپناه و برق و سرک و خط ریل و ریل و خطوط هوایی و به صحت و سلامتی و فرهنگ و کتاب و قلم و روزنامه و تلویزیون و رادیو و اینترنت و تیلیفون و تیگراف و... نیز ضرورت دارد. رشد فکری یک جامعه بدون روز نامه و اخبار و رادیو و تلویزیون و... و بدون نوشتن و بدون داشتن مکتب و مدرسه و جریان های فکری و عملی و توجه به زمان و فرآورده های نو و علم و دانش و نو شدن و نو آوری و تعقل و اصلاح و تغییر کیفیات روحی - نفسانی و حالات روانی مردم آن - همگام با عصر و زمان و مطابق معیار های علمی و پسندیده و جدید - و بدون آزادی بیان ممکن نیست.

سید جمال الدین، یکی از بزرگ ترین پیشروان روشن اندیش جهان اسلام، با درکی که از روحیه مسلمانان جهان، به خصوص مسلمانان شرق میانه و افغانستان و ایران و هند و شمال آفریقا داشت، بزرگترین کاری که در زمان خود کرد کوششی بود در راه عقلانی ساختن بینش دینی مسلمانان.

او از دست آورد های تخنیکی، از صنعت و قوت غرب بی خبر نبود و نه از نیات استعماری آن ها بی اطلاع بود. او می دانست که علم و صنعت غرب یگانه منبع قوت و پیروزی آن ها در جنگ های استعماری آن ها است. و این را هم می دانست که اگر کشور های اسلامی می خواهند با عزت و آزاد به پای خود ایستاده شوند، باید به علم و دانش زمان و صنعت غرب متشبث گردند، اما در قدم اول و قبل از این که به علم و دانش غرب توسل بجویند، باید برداشت و بینش مسلمانان از دین و از خدا، از هستی و خلقت، از خود انسان و از محیط و جامعه اش عقلانی شود. مسلمانان باید به شناخت و به شرح مسائل و عواملی بپردازند که سبب پیشرفت غرب و عقب مانی آن ها شده است. تا برداشت و بینش مردم از مطالب فوق و شناخت علل ترقی و قوت غرب و تنزل و ضعف شرق عقلانی نشود، محال است مسلمانان از عقب ماندگی و از دنباله روی و احتیاج و ضعف و فقر و کمبود و قفاق خوردن نجات پیدا کنند.

کشور ما امروز هم با همان مشکلاتی گرفتار است که در زمان "سید" گرفتار بود. ارزیابی ما از تحولات جهان هنوز هم بر اساس تفکرات عصر دقیانوس است. بینش دینی مردم ما هنوز که هنوز است بر پایه عقل و برهان استوار نیست. فرهنگ ما در کل در چنگال خرافات مذهبی - دینی و خمود و جمود فکری و سودجویان سیاسی - مذهبی گرفتار است. جامعه ما هنوز هم اندیشه های فرهنگی خود را با زیر بنای منطق و استدلال و علم و فلسفه و واقعیت های ملموس عینی استحکام نبخشیده است؛ اموری که به مثابه تعدادی از پایه های اساسی برای تغییر، مورد توجه ملل دیگر قرار گرفته است.

فقر فلسفه و عدم آشنائی با زیر مجموعه ها و مفاهیم آن، نداشتن اطلاع درست از فلسفه اخلاق، فلسفه منطق - و شاخه ها و ریز شاخه های آن، حکمت و علوم قدیم و جدید و کلام و زیربنای منطقی و استدلالی آن و روش های علمی برای شناخت صحیح و غلط معرفت ما از جهان هستی و اشخاص و مفکوره ها و خوبی و بدی و... چیزهای هستند که نمی شود آن ها را نادیده گرفت و از آن انکار کرد. شاید در کل دو در صد مردم ما به این مطالب کم و بیش آشنا

باشند، اما توده های ما نه از علوم با خیرند و نه از تاریخ و زبان و ادب و دین و معرفت و روش های شناخت درست و نادرست آن به وجهی که باید با خبر باشند یا از موضوع و روش های منطق و... این توده عظیم اصلاً به فکر کردن عادت نکرده است. تنها چیزی که آموخته است همین یک باور است که حق با من است و تو هیچ نمی دانی! با دو در صد مردم، کشوری را که تا گلو در خرافات و بی خبری و قناعت به آن چه دارند و توسل به اجرام و موهومات و توکل غرق هستند و خوش هستند که شب روز می شود و روز شب و لقمه نانی بخور و نمیر به دهن شان می رسد و چرخ زندگی شان می چرخد نمی توان آباد کرد (توکی بدون بستن پای شتر)! دو در صدی که در صدی بیشتر آن همه نیرویش را در جمع کردن سرمایه و رفت آمد به درگاه حاکمان جبار و فاسد و بارگاه روحانیت منفعت جو و تجارت پیشه یا زد و بند های شرمگین و مفسدانه با تبه کاران و دشمنان داخلی و خارجی ملک و ملت، یا جنگ قدرت، یا نفاق افگنی و جنگ و صلح با ارباب قدرت بر سر متاع دنیا و از آسمان و ریسمان گز کردن کاری دیگری ندارند.

همه این قضایا و رویداد ها و شوربختی ها در کشور ما از آن جهت رخ می دهند و موجودند که مردم هنوز بیدار نشده اند و به حق و حقوق خود پی نبرده اند و هنوز قادر به این نشده اند که حق را از باطل - چه در زمینه سیاست، چه در زمینه انسان شناسی یا دین شناسی و یا خداشناسی - تفکیک کنند و خود را بشناسند و برای گرفتن حق و حقوق خود به خود تکانی بدهند.

آغاز بیداری یک ملت، آغاز سرفرازی آن ملت است؛ و بیداری و حرکت از زمانی شروع می شود، که آگاهان ما در میان توده ها بروند و یا در راستای از بین بردن خرافات دینی - مذهبی، رسوم عبث، یا اعتقادات آراسته با افکار و پدیده های فریبنده و غیرسودمند و دست و پاگیر و غرق شدن در مسائل غیر ضروری فقهی و تحلیل بحث های مرسوم متافزیکتی دست به قلم ببرند و به مردم بفهمانند که به عقل و منطق خود و به علم و تاریخ خود و تاریخ جهان مراجعه کنند و به تحقیق و تتبع افکار و اعمال و اندیشه های خود و دیگران - هم در عصر خود و هم در عصور قبل - دست بزنند و از قالب های فکری معیوبی که پیشینانش - یا دیگران - برایش درست نموده اند فراتر بروند و کوشش کنند که پیشوایان دینی و سیاسی و قومی خود را بهتر بشناسند. مردم باید به کنه اندیشه های اندیشه سازان خویش رجوع کنند و دریابند که این اندیشه ها از کجا آب می خورند و چرا به وجود آمده اند.

بیداری مردم، از روشنگری آغاز می شود و کار مردم برای آبادی و اعتلای کشور شان با بیداری، تمایل برای آبادی و اعتلا و با عزت و شرافت زیستن و حرکت شروع می شود.

حکومت های چهل - پنجاه سال گذشته و روحانیت مرتجع و فاسدی که تنها به فکر ثروت و آرامش خود به قیمت جهالت و فقر و بی سوادی و بردگی مردم در تبنای حاکمیت ها بود و هست، روحانیتی که هم خدا را به بازی گرفته و هم مردم خوشباور و خوش قلب ما را، نشان دادند که کشور و مردم تنها وقتی و تا جایی برای شان مهم است که منافع آن ها را تأمین کنند.

این ها از این ترس داشتند و ترس دارند که مبدا تکان و تپش یا اصلاح فکری و خودآگاهی در کشور به وجود بیاید و رهبریت و حکومت و ارشدیت این ها را با خطر مواجه سازد و در نهایت شأن و شوکت و فر و کر و جاه و جلال این ها از بین برود.

این ها نه تنها خود با پیروی از اخلاق نیکو و خصوصیات روحی یک انسان سالم الفکر و شریف به کار آگاه ساختن مردم نپرداختند، که آن هائی را که به فکر دادن آگاهی و روشن ساختن مردم افتادند از راه های مختلف سرزنش و سرکوب نمودند - به خصوص سد راه علمی شدن بینش دینی - مذهبی در کشور شان گردیدند و هر سری را که کمی شور میهن دوستی و عقل گرایی و آزادی و ترقی و بینش علمی - فلسفی در سر داشت به نام دین یا به نام نظم عامه و عرف و اخلاق اسلامی - افغانی نابود و سر به نیست ساختند. ثروت و شوکت و ارشدیت "کیان" ها و خلیلی ها و گیلانی ها و مجددی ها و مسعود ها و سیاف ها و ده ها شیخ و واعظ دیگر - هم با استفاده از منطق جدید و هم با استفاده از منطق قدیم - گواه بر این ادعای ما می باشد.

دلیل عقب مانی و خواری و ذلت ما غیر از همین کار ها هیچ کار دیگری نبوده و نیست. بردن اندیشه های روشنگرانه در میان مردم به نظر من به همان اندازه بااهمیت است که آگاه ساختن مردم از اتحاد و همدلی اقوام، بازی های شرم آور سیاست بازان سیه دل، رذالت های میهن فروشان، مداخلات همسایه ها، آمدن و رفتن عساکر شوروی، پیدایش و موجودیت نیروهای دهشت افکن و خشک اندیش قشری مسلک و...

مخلص کلام: زمان در گذر است و ملت ها در حالی که در هر زمینه ای با استفاده از علم و دانش و عقل و تجربه کار می کنند و پیش می روند و از یک طرف به کمال و توان خود می افزایند و از طرفی به رفع کمبودی ها و نواقص شان، ما نباید با این برداشت که به این معضله که ضروری تر است بپردازیم و به معضلات دیگر با این توهم که غیر ضروری اند بی توجه باشیم.

همان گونه که برای سالم ماندن وجود همزمان به هر یک از ماهیچه ها و ارگان های وجود، حتی به کوچک ترین آن ها توجه می کنیم، باید برای تندرستی جامعه خویش نیز به تمام مطالبی که برای سلامتی و بقای آن الزامی و واجب است، به طور مستمر توجه کنیم و روی همه آن ها بدون تعصب یا بدون پیش داوری ها و یا بدون اصالت دادن های بی مورد به یکی و دیگری را از نظر انداختن، بی توجه به بزرگی و خردی این یا آن موضوع، التفات داشته باشیم. در غیر آن چشم ما شاید خوب ببیند و ذهن ما خوب کار کند، اما پا ها یا دستان ما از سستی یاری آن را نداشته باشد که ما را در رفتن و در ساختن یاری یا همراهی کنند و خدای نخواستہ همین آتش باقی بماند و همین کاسه!